

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

سیاسی

داکتر عباس آزادیان



خسونت

قسمت دهم

خسونت در خانواده

تأثیر بیماریهای روحی-روانی

آی آفتاب
آنقدر تاریکم
که روشنایی تو علاج نمیکند
و عبور شعر در رگهایم
دیگر نشانه حرکت نیست

شاداب وجدی- خورشیدی دیگر

یکی از توهمهایی که در رابطه با خسونت در خانواده وجود دارد این است که "مردانی که دست به آزار همسر خود میزنند از بیماری روحی و روانی رنج میبرند." شکی نیست که بعضی از افرادی که علیه همسر خود دست به خسونت میزنند از بیماری روحی و روانی رنج میبرند اما میزان این افراد نسبت به کل افراد زن آزار درصد کوچکی است.

در یک مطالعه که در چهار شهر مختلف آمریکا صورت گرفت ۸۴۰ مرد شرکت کردند.^۱ این مردان در یک برنامه درمانی که برای افراد خشن ایجاد شده بود، شرکت میکردند. این مطالعه نشان میدهد که ۳۹ درصد افرادی که دست به خسونت زده بودند دارای شخصیت خود شیفته^۲ و یا شخصیت ضد اجتماعی^۳ بودند ولی تنها ۲/۵ درصد آنها علائم بیماریهای جدی روحی و روانی را نشان میدادند.

¹ Gondolf, E.W., "MCMI-III Result for Batterer Program Participants in Four Cities: Less "Pathological" Than Expected Journal of Family Violence 14:1 (1999): 1-17

² Narcissistic personality

جامعه روانشناسان آمریکا گروهی^۳ را برای بررسی خشونت در خانواده دعوت کرده بود. این گروه نتیجه گرفتند که "در میان زن آزاران مردانی هستند که بیماری روحی آنها باعث خشونت به وسیله آنها میشود... و هستند مردانی که در عین حال از بیماری روحی و از خشونت رنج میبرند" و لذا بر مبنای این گزارش اکثر افرادی که دست به خشونت میزنند از بیماری روحی و یا روانی رنج نمیبرند. آنها در عین حال پیشنهاد میکنند که برای آن دسته از افرادی که از بیماری روحی و روانی رنج میبرند و دست به خشونت میزنند ورود به یک برنامه درمانی ضروری است. داشتن بیماری روحی و روانی توجیه کننده خشونت نمیشد.

در مطالعه ای که به بررسی خشونت در بیماران اسکیزوفرنیا پرداخت^۴ ۱۴۱۰ نفر که دچار بیماری اسکیزوفرنیا بودند شرکت کردند. این مطالعه نشان میدهد که میزان رفتار خشونت آمیز در این بیماران بسیار نادر است ولی اتفاق می افتد. بر اساس این آمار در مدت ۶ ماه میزان خشونت ۱۹/۱ درصد بود و میزان خشونت شدید ۳/۶ درصد بود. وجود علائم شدید بیماری مثل توهم مورد آزار قرار گرفتن^۵ عامل مهمی برای دست زدن به خشونت بود. سوء استفاده از مواد مخدر و مشکلات اجتماعی از عوامل دیگر قابل پیش بینی خشونت در این مطالعه بوده اند. مطالعه دیگری^۶ به بررسی میزان خشونت در همین رابطه نشان داد که در میان ۳۳۱ نفری که در این مطالعه شرکت داده شده بودند دو عامل امکان خشونت بیشتر را پیش بینی میکند. این که اگر بیماران داروهای تجویز شده به وسیله پزشکان را مصرف نکنند و یا اینکه از مواد مخدر و الکل استفاده کنند امکان دست زدن به خشونت آنها به مراتب بالاتر میرود.

در مطالعه دیگری ۱۱۳۶ نفر که دچار بیماریهای روحی و روانی بودند و تعدادی انسان سالم شرکت کردند.^۹ میزان خشونت بین آنهایی که از بیماری روحی- روانی رنج میبردند و آنهایی که دچار بیماری نبودند، در صورت عدم استفاده از مواد مخدر، تفاوت چندانی نبود. از طرف دیگر آنهایی که از مواد مخدر استفاده میکردند، جدا از داشتن یا نداشتن بیماری روحی، به میزان بالاتری دست به خشونت میزدند. البته کسانی که بیماری روحی- روانی داشتند بیشتر از مواد مخدر و الکل استفاده میکردند.

در یک مطالعه گسترده دیگر که به همین منظور انجام شد و ۸۰۲ نفر در آن شرکت داشتند.^{۱۰} نتیجه این مطالعه این بود که بسیاری از بیماران روحی- روانی که دست به خشونت میزنند خود در مرحله ای از زندگی فردی در خانواده و یا خارج از خانواده مورد خشونت قرار گرفته بودند. بعضی عوامل دیگری که امکان بروز خشونت را پیش بینی میکرد شدت بیماری، مصرف نکردن دارو، مصرف مواد مخدر و شروع بیماری در سن پائین بود. به طور خلاصه: مشخص است که اکثر افرادی که از بیماریهای روحی و روانی رنج میبرند دست به خشونت نمیزنند. این مسأله در مورد خشونت در خانه و در روابط خانگی هم صادق است. افرادی که بیماریهای روحی و روانی دارند خود بیشتر مورد خشونت قرار میگیرند و درصد قابل ملاحظه ای از این افراد مورد خشونت فیزیکی و یا آزار جنسی قرار گرفته اند. در مواردی که مشاهده میشود که افرادی که از بیماریهای روحی و روانی رنج میبرند دست به خشونت میزنند باید حضور عوامل دیگری- مثل استفاده بیش از اندازه از الکل و مواد مخدر، بی سرپناهی، عوامل نا مساعد محیطی و استفاده نکردن از دارو- را در نظر گرفت. بیشترین رابطه بین بیماریهای روحی و روانی را در میان افرادی میبینیم که مورد خشونت خانوادگی قرار گرفته اند.

³ Anti social

⁴ American Psychological Association

⁵ Task Force on Violence and the Family

⁶ Swanson JW, et al. A national study of violent behavior in persons with schizophrenia. Arch Gen Psychiatry 2006 May; 63(5):490-9.

⁷ Persecutory Delusion

⁸ Swarts MS, et al. Violence and severe mental illness: the effects of substance abuse and nonadherence to medication. Am J Psychiatry. 1998 Feb;155(2):226-31

⁹ Steadman HJ, et al. Violence by people discharged from acute psychiatric inpatient facilities and by others in the same neighborhoods. Arch Gen Psychiatry. 1988 May; 55(5): 393-401

¹⁰ Swanson J.F. et al. The social-environmental context of violent behavior in persons treated for severe mental illness. Am J Public Health. 2002;92:1523-1531

قسمت یازدهم تئوری خود آزاری زنان

همیشه زخمهای فراموشی
همیشه زخمهای جدائی
همیشه خسته، تهی، بیزار
مینا اسدی

ضروری است به نقش زنان در تداوم خشونت علیه آنها هم پرداخته شود. میتوان سؤالات متعددی را در مورد زنانی که مورد خشونت قرار میگیرند مطرح کرد:

- آیا زنان خود عامل خشونت علیه خود میباشند؟
- آیا زنان خشونت را میطلبند و آنرا تشویق میکنند؟
- آیا خصوصیتی در زنان وجود دارد که باعث میشود مورد خشونت قرار گیرند؟
- آیا این زنان هستند که باید مورد سرزنش قرار بگیرند؟

در متون مذهبی و غیر مذهبی حوا به عنوان عامل اخراج آدم از بهشت و تبعید انسان به زمین مورد سرزنش قرار گرفته است. طبق این نگاه زن مسوول اشتباهات مرد میباشد و به نظر می آید که نظریه روانکاوی هم تا مدت طولانی این نظریه را به نحوی تأیید میکرد.

هلن دوش^{۱۱} اولین روانکاوی بود که مطرح کرد زنان ذاتاً "خود آزار"^{۱۲} و "خود بزرگ بین"^{۱۳} و "منفعل"^{۱۴} میباشند. او اولین بیمار سیگموند فروید بود که بعدها از اولین رهروان نظریات فروید شد. او باور داشت که زنان از لحاظ بیولوژیک گرایش دارند که خشونت طلبی خود را به درون بریزند و در واقع به طرف خود برگردانند. این درونی کردن میل به خشونت به نوعی باعث خود آزاری میشود. بر این اساس شخصیت خود آزار مطرح و تعریف شد. شخصیت خود آزار به شخصیتی گفته میشود که از مورد خشونت قرار گرفتن لذت میبرد و به استقبال آزار دیدن میرود.

ماری بناپارت^{۱۵} که به وسیله فروید آموزش داده شده بود و یکی از پیروان او بود رابطه جنسی را اوج عمل خود آزاری به وسیله زنان میدید. به نظر او عمل جنسی تبلور خشونت مردان علیه زنان است و زنان خشونتی را که در حین عمل جنسی به آنها وارد میشود دوست دارند.^{۱۶}

خوانندگان باید توجه داشته باشند که هنگامی که در مورد میل داشتن و لذت بردن بحث میکنیم در واقع در مورد گرایش فرد به طرف آن چیزی که به آن مایل است و از آن لذت میبرد هم صحبت میکنیم. اگر این برداشت در مورد میل زنان به خود آزاری را بپذیریم باید نتیجه بگیریم که در اکثر مواردی که زنان مورد آزار و آسیب قرار میگیرند به دلیل خواست آگاهانه و یا نا آگاهانه خودشان بوده است. طبق این نظر زنان میل دارند که مورد آزار قرار بگیرند و با رفتار خود - آگاهانه و یا نا آگاهانه - این میل را به دیگران و به خصوص به مردان نشان میدهند. پس گناه تقصیر سیستم و چهارچوب فکری و قانونی که باعث خشونت میشود نیست بلکه گناه به گردن خود زنان است که میل به خود آزاری دارند و از آن لذت میبرند. از این دیدگاه گرایش به خود آزاری بخشی است طبیعی از رشد زنان. خانمی ۲۸ ساله را در نظر بگیرید که به مردانی گرایش دارد که خود بزرگ بین و خودخواه هستند. این خانم وقتی در مقابل مردانی که با احترام به او برخورد میکنند قرار میگیرد آنها را باور نمیکند زیرا فکر میکند این مردان آدمهای احمقی هستند که او را نمیشناسند. چرا این خانم اینطور فکر میکند؟ زیرا اعتماد به نفس ندارد. زیرا در عمر خود مورد احترام قرار نگرفته است. در نتیجه احترام به وسیله یک مرد برای او قابل قبول نیست و آنرا مصنوعی می یابد. علت اصلی گرایش او به مردانی که او را تحقیر میکنند این است که از این بهتر نمیداند، که به چنین فضاهایی عادت کرده است. شکی نیست که از قرار داشتن در چنین فضاهایی زجر هم میبرد. ولی از دیدگاه بینشی که باور دارد که میل زن به طرف خود آزاری است و از این آزار لذت هم میبرد، زن فوق الذکر به دلیل لذت بردن از تحقیری که به او میشود به طرف مردانی خود خواه گرایش پیدا میکند.

¹¹ Helen Deutsch. 1944 *The Psychology of Women*, vol. 1. (New York: Grunne and Stratton. 1974)

¹² Masochistic personality

¹³ Narcissist

¹⁴ Passive

¹⁵ Marie Bonaparte

¹⁶ Hyde, J.S. and Rosenberg, B.L. 1980. *Half the Human Experience: Psychology of woman*. Lexington, MA

نکته جالب این است که لغت مازوخیسم و یا خود آزاری از نام نویسنده ای گرفته شده است به نام لیوپولد ون ساچر-مازو^{۱۷} که در کتابش^{۱۸} به شرح حال مردی میپردازد که در رابطه اش تحت نفوذ و آزار معشوقه اش بود و از این جهت باید این لغت در مورد مردان بیشتر به کار برده میشد تا زنان.

اما آیا زنانی که در همه عمر خود مورد آزار قرار گرفته اند و در روابط خود دایم مورد حقارت و توهین واقع شده اند و انواع خشونت را تجربه کرده اند و اکنون - وقتی که به سن ارتباط داشتن و ازدواج میرسند - در روابط غلط و خشونت آمیز قرار میگیرند امکان دیگری در پیش پای خود دارند؟ آیا آنها تجربه ای مثبت را در مقابل خود داشته اند؟ آیا مردی که الگوی مثبتی در زندگی آنها بوده باشد در مقابل خود داشته اند تا بتوانند مرد خوب را از مرد بد تشخیص دهند؟ و اگر به طرف مرد خشن گرایش پیدا کنند آیا به دلیل لذت بردن از آن خشونت است و یا به دلیل این است که اعتماد به نفس لازم برای به طرف مرد بهتر رفتن را ندارند؟

در مقابل دیدگاهی که در ابتدا به آن اشاره شد میتوان دیدگاهی دیگر را در نظر گرفت. میتوان مطرح کرد که عنوان "زنان خود آزار" ساخته ذهن مردانی است که مایل به تسلط به زنان هستند و دوست دارند که زنان در رابطه خود با آنها رنج ببرند. در واقع این مردان از دیدن رنج و درد زنان لذت میبرند. به عبارتی دیگر تعریف خود آزاری به معنی اینکه لذت بردن از آزار و به آن گرایش داشتن و آزار را به طرف خود جلب کردن رفتاری نیست که در بسیاری از زنان دیده میشود بلکه بیان آرزوهای بعضی مردان است برای تسلط داشتن و احساس برتری کردن در روابطی که با زنان ایجاد میکنند.

به نظر می آید که در حال حاضر بسیاری از روانکوان معاصر این مشکلات را در نظر دارند و برخورد آنها با پدیده خود آزاری با برداشتی که در ابتدای این نوشته مطرح کردم متفاوت است. برای مثال گلن گبورد^{۱۹} روانکاو برجسته معاصر آمریکایی خود آزاری را جزو بیماریهای جنسی دسته بندی میکند که در آن بیمار خود آزار از طریق تجربه درد و تحقیر در رابطه خود با جنس مخالف لذت جنسی را تجربه میکند.^{۲۰} ایشان بر این باورند که بیماریهای خود آزاری و دیگر آزاری هم در مردان و هم در زنان اتفاق می افتد و ممکن است رفتارهای خود آزاری در رابطه جنسی بیشتر در مردان وجود داشته باشد تا در زنان. گرایشهای خود آزارانه در رابطه جنسی ممکن است نشأت گرفته از تجربه های تحقیر کننده سالهای اولیه کودکی باشد. اگر کودکی (پسر یا دختر) در چنین محیط سرشار از تحقیر بزرگ شده باشد تنها وقتی به دیگران و اکثراً نشان میدهد که مورد توهین قرار بگیرد. این رفتار درونی شده در مراحل مختلف زندگی فرد - مرد یا زن- ممکن است خود را نشان بدهد. برای بعضی از این افراد خود آزاری فیزیکی نشان نوعی سر زندگی است.

استولوروف یکی از روانکوان برجسته مکتب "روانشناسی خود"^{۲۱} در مورد بیمار ۱۹ ساله ای صحبت میکند که از استولوروف تقاضا میکند او را کتک بزنند. وقتی استولوروف از این بیمار میپرسد که چرا مایل به کتک خوردن است جواب میدهد که به خاطر اینکه درد فیزیکی بهتر از مرگ روحی است.^{۲۲} این نویسنده میگوید که فرد خود آزار تمام زندگی خود را در اختیار سرویس دادن به والدین خود گذاشته بود و تجربه عاطفی دیگری به جز سرویس دادن به والدین و خود را در راه آنها فدا کردن نداشت. متأسفانه افراد خود آزار توجهی که از والدین خود میگیرند به جز بی احترامی نیست که در نهایت باعث رشد شخصیت خود آزار در آنان میشود.

خود آزاری زنان و واقعیتهای زندگی

چرا اهمیت درک مسأله خود آزاری و پذیرش این که خود آزاری بخشی از روان طبیعی و هنجار زن نیست و در مرحله ای از رشد او اتفاق نمی افتد اهمیت دارد؟ و چرا پذیرش اینکه خود آزاری پدیده ای است نا هنجار که در مردان و زنان میتواند اتفاق بیفتد اهمیت دارد؟ پاسخ آن است که با پذیرش نا هنجار بودن خود آزاری و پذیرش اینکه در هر دو جنس اتفاق می افتد، آسیب دیدن زنان و تحقیر شدن آنها را به گردن خودشان نمی اندازیم و در نتیجه میتوانیم با آن مقابله کنیم و در نهایت به آن پایان بدهیم. اگر مورد آزار قرار گرفتن را بخشی از رشد و شخصیت طبیعی زنان بدانیم باید زنان را عامل تحقیر خود در جامعه بدانیم و در تقابل با تلاش آنها برای پایان دادن به آزار فیزیکی و جنسی قرار بگیریم، و در نهایت چنین تلاشی را نفی کنیم و یا اینکه تنها تلاش فردی یک زن برای شناخت خود و یا خود درمانی را تأیید کنیم.

خانمی از مراجعان من مورد آزار شدید شوهرش قرار گرفته بود. همسایه ها از سر و صدای آنها پلیس را صدا میزنند. از آثار فراوان جراحت به بدن زن و علی رغم مخالفت خود او شوهرش دستگیر میشود. وقتی این خانم پیش

¹⁷ Leopold Von Sacher-Masoch

¹⁸ Venus in Furs

¹⁹ Glen Gabbard

²⁰ Gabbard, Glen. 1990. *Psychodynamic psychiatry in clinical practice*. American Psychiatric Press. Washington, DC.

²¹ Self psychology

²² Stolorow RD, et al. *Masochism and its treatment*. Bull Menninger clin 52:504-509, 1988

من آمده بود اولین مسأله اش این بود که چه کار می‌تواند بکند که شوهرش آزاد بشود. دلیل این تقاضا این نبود که زن از کتک خوردن به دست شوهرش لذت میبرد. بلکه علت این بود که احساس اعتماد به نفس برای بریدن از چنین رابطه ای و اعتماد به توان خود برای زندگی مستقل را از دست داده بود. این زن، علی رغم داشتن مدرک لیسانس، در ۲۰ سال گذشته کار نکرده و در طول ۸ سال زندگی در کانادا زبان انگلیسی را یاد نگرفته بود. او وابستگی شدیدی به شوهرش که تمامی امکانات مالی را در اختیار داشته دارد. میتوان شرایط مناسبی ایجاد کرد تا این زن خود را از چنین رابطه آزار دهنده ای رها کند و یا اینکه توان تغییر این رابطه دردآور را به دست آورد.

مسلماً زنان زیادی را دیده اید که پیوسته به دیگران و رضایت دیگران فکر میکنند. اما این مهر ورزیدن و دوست داشتن دیگران و یا دیگران را در درجه اول قرار دادن به معنی رنج و عذاب برای خودشان میباشد. این زنان اجازه میدهند دیگران رفتارها، افکار و احساسات آنها را کنترل کنند. در نهایت آنها زنانی هستند که به توان خود بی اعتماد هستند و خود را پائینتر از اطرافیان خود میبینند و در نتیجه همه تلاش خود را در جهت ارضاء خواسته های اطرافیان صرف میکنند. اما چرا؟

این زنان عموماً در خانواده هائی بزرگ شده اند که به ارضاء نیازهای آنها توجه چندانی نشده است و در نتیجه از عشق، محبت و توجه لازم بی بهره بوده اند. به طور مثال یا والدین آنها، انسانهایی گرم و مهربان نبوده اند و یا اینکه چنان مشغول به کار و فعالیت و پول درآوردن بوده اند که وقت چندانی برای توجه به کودکان خود نداشته اند. گاه ممکن است خانواده های آنها درگیر مصرف مواد مخدر بوده اند و یا در صرف مشروب به حد افراط بوده اند و در نتیجه حال طبیعی و حضور لازم را برای محبت کردن به فرزندان خود نداشته اند. حتی وجود بیماریهای طبیعی در والدین میتواند عاملی باشد برای کمبود توجه به کودک. مادر و پدری را در نظر بگیرید که دچار افسردگی دایم هستند و یا با سر درد میگرنی دست و پنجه نرم میکنند و در نتیجه نقش مثبتی در زندگی کودکان خود ندارند. حتی در مواقعی، این کودکان هستند که باید به فکر والدین باشند و از آنها مراقبت کنند و به درد و ناراحتی و افسردگی والدین خود بپردازند. حاصل، بزرگ شدن در فضائی ناسالم است که پاسخگوی نیازهای کودک نیست.

والدینی که دچار وسواس شدید میباشند و وقت زیادی را صرف تمیز کردن و شستن و یا مرتب کردن خانه میکنند. اینان طبعاً وقت چندانی برای توجه به بچه ها ندارند. یکی از مریضهای من دختر ۲۷ ساله کانادائی بود که میگفت اگر حوله های آویزان شده در حمام موازی هم نبودند مادر بزرگش دچار عصبانیت شدید میشد و سر همه داد میزد. چنین رفتارهای بیمارگونه ای میتواند ارتباط اعضای خانواده را در هم بریزد و امکان رابطه محبت آمیز بین اعضای خانواده از بین برود.

خانمی لبنانی بیمار من بود و از بیماری شدید روحی رنج میبرد. برای داروهایش پول کافی نداشت و دارو را به طور رایگان در اختیار او قرار میدادیم. ولی میدانستم شوهرش کار میکند. از خانم پرسیدم چطور پول لازم در اختیار خانواده نیست؟ گفت شوهرش که صاحب یک مکانیکی موفق بود روزهای جمعه می آمد خانه، لباسهایش را عوض میکرد و به آبشار نیاگارا و کازینوی بزرگ آن میرفت، تمام آخر هفته را آنجا میگذراند و عصر روز یک شنبه با جیب خالی به خانه بر میگشت. طبیعی است که کودکانی که در این خانواده بزرگ میشوند از کمبود محبت رنج خواهند برد زیرا هر دو والد از لحاظ عاطفی غایبند، مادر به دلیل بیماری شدید روحی و روانی و پدر به دلیل اعتیاد به قمار و نبود فزیکتی در خانواده.

وجود بحث و جدلهای فراوان و مداوم بین اعضای خانواده از موارد دیگری است که محیط خانواده را مسموم میکند و امکان رشد شخصیت سالم را در خانواده میگیرد. اگر به این موارد آزار فزیکتی و کتک زدن همسر و کودکان را هم اضافه کنیم میتوانیم تصور کنیم که حاصل، انسانهایی خواهند بود که از اعتماد به نفس لازم برخوردار نیستند و برای رفع نیازهای عاطفی خود به طرف انسانهایی میروند که در ظاهر وعده برآوردن آن نیازها را میدهند ولی در نهایت آنان را از لحاظ روحی و عاطفی مورد آزار بیشتر قرار میدهند. این افراد وقتی در خانواده خود به اندازه کافی مورد محبت و توجه قرار نگیرند سعی میکنند نیازهای خود را از طریق توجه بیش از اندازه به مردانی که به طرف آنها می آیند جبران کنند. آنها امید دارند که با این فداکاری بیش از حد توجه این مردان را جلب کنند و در نهایت مورد محبت قرار بگیرند. امیدی که به یاس می انجامد.

خانم دیگری که از مراجعین من است ۳۰ سال دارد و در شرایط بسیار بدی زندگی میکند. همیشه خانه هائی را اجاره میکند که بدترین وضعیت را دارند. چندین سال است که طلاق گرفته است و در رابطه عاطفی نبوده و دائماً در حال رنج بردن است. وقتی از او در این مورد سؤال میشود میگوید "من حقم است رنج ببرم و حق شاد بودن را ندارم." او خود را برای هر چیزی سرزنش میکند. وقتی علت این به ظاهر "خود آزاری" را بررسی میکنم، به غیر از روابط مشکل زای اولیه در خانواده پدری، به ازدواج نا موفق او میرسم. میگوید که ۶ سال پیش ازدواج کرده و منتظر بوده که کار شوهرش درست بشود و او به کانادا مهاجرت کند. از طریق دوستان خبردار شد که او چندین رابطه دیگر داشته و در نهایت با استفاده از شناسنامه دوم ازدواج کرده است. این خانم آن ازدواج را باطل کرد اما از آن موقع بسیار در هم شکسته و متلاشی شده است. در این مورد هم مانند مورد اولی تأثیر روابط غلط و ضربه های روحی ناشی از آن را مشاهده میکنیم تا میل درونی به خود آزاری را.

غیر از تجارب اولیه زندگی که میتواند عامل جذب یک فرد به طرف افراد خشن بشود، شرایط و فشارهای اجتماعی هم میتوانند عامل دیگری باشند برای ترک نکردن یک رابطه آزار دهنده.

خانمی که سالیان سال مورد آزار همسرش قرار گرفته بود و بارها کتک خورده بود میگفت که بعد از بیماری شوهرش و تحت فشار خانواده خود او را دوباره به خانه راه داده است. او میگفت: "تفریح ندارم. جایی نمیروم. لباسم را از جای ارزان میخرم. او همه اش داد میزند. کتک میزند. من خسته شده ام. از هیچی راضی نمیشود. به خاطر فشار خانواده راهش دادم. به خاطر حرف مردم که نگویند موقع بیماری شوهر به او توجه نکرده ام راهش دادم. راهش دادم برای اینکه دلم نیامد که بهش کمک نکنم. ولی حالا هم دائماً توهین میکند و من را میزند. دو تا دخترم را - که حالا بزرگ شده اند- فحش میدهد و حتی یکبار با کشیده به گوش یکی از آنها زد. به خاطر مادرم که حالش خراب است و ناراحتی قلبی دارد این مرد را تحمل میکنم. اگر مادرم بفهمد چه وضعیتی دارم و یا جدا شده ام سکنه قلبی خواهد کرد و خواهد مرد."

موارد فوق که مشکل زنان بیشمار را در جامعه ما نشان میدهد عبارتند از:

- ۱- نظر دیگران و فشار افکار عمومی و قضاوت دیگران، مسأله غیبت و پشت سر این و آن حرف زدن.
- ۲- حمایت ندیدن از طرف خانواده ای که خود به نوعی اسیر سنت "سوختن و ساختن" است.
- ۳- زنانی که قبلاً مورد بی مهری قرار گرفته اند و امید دارند که بالاخره - با محبت بیشمار - همسر خود را عوض کنند و از او مهر و محبت لازم را ببینند.
- ۴- وجود خشونت در جامعه و پذیرفتن خشونت به وسیله بخشی از جامعه.
- ۵- ترجمه غلط از "خشونت" در جامعه مرد سالار و تعبیر آن به مفاهیمی چون "تربیت"، "آموزش"، "تعلیم" و القاء آن به باور اجتماعی

شکی نیست که بسیاری از این زنان وقتی امکان و راه فراری مناسب پیدا کنند به سرعت آن راه را انتخاب خواهند کرد. خانمی که سالیان سال درگیر زندگی خشن خانوادگی بود و دچار اضطراب فراوان، و میترسید که به دلیل خشونت شوهرش زندگیش در خطر قرار گیرد. در نهایت دل به دریا زد و با استفاده از کمکهای موجود به رابطه خود پایان داد. او بعدها از زندگی جدید لذت میبرد، احساس اعتماد به نفس خود را پیدا کرده بود و در نهایت بعد از سالیان سال شغلی مناسب و با درآمدی خوب پیدا کرده بود. علی رغم تنهایی، از شرایط جدید خود راضی بود و میگفت: "عادت به شرایط و مشکلات، ترس از حرف مردم، نگرانی از واکنش خانواده و وحشت از آینده ای نا معلوم مرا ۱۰ سال در رابطه ای وحشتناک نگه داشت. چقدر خوشحالم که جرأت کردم و به این ارتباط پایان دادم." این مورد و بسیاری از مواردی که نقل کرده ام نشان میدهد که خود آزاری انتخاب این زنان نبوده است. اگر این زنان در روابط آزار دهنده قرار گرفته اند و در آن مانده اند به دلیل لذت بردن از آزار و اذیت نبوده است. البته شکی نیست که هستند زنان و - مردانی هم- که دچار بیماری خود آزاری هستند. مورد آزار قرار گرفتن زنان در روابط آنها - در خانواده پدری، در خانواده خود و در جامعه- انتخاب آنها نیست. تحقیر و آزار جسمی و جنسی به آنها تحمیل شده است. ناتوانی زنان در واکنش به خشونت و تسلیم محیط تحقیر آمیز شدن انعکاس نبودن امکانات و یا از دست دادن توان درونی اعتراض کردن است که در طی زمان از زن گرفته شده است.

تجارب کودکی و خود آزاری زنان

زنی را در نظر بگیرید که در خانواده ای زندگی میکند که ابراز محبت در آن به ندرت دیده میشود. موارد زیادی دیده ایم از افرادی که گفته اند پدرشان چندان ابراز محبت نمیکرد و خیلی خشک و مقرراتی بود و یا زنی را در نظر بگیرید که پدرش خواهان فرزند پسر بوده ولی دختر نصیبش شده است و در نتیجه دائماً ناخواسته بودند به رخ کشیده شده است.

قبلاً^{۲۳} اشاره کرده ام که وقتی تجارب دوران کودکی ما پر از رنج و درد باشد و یا نیازهای طبیعی ما - از جمله نیاز مورد عشق و علاقه بودن- برآورده نشود سعی میکنیم آن تجارب را در مقاطع مختلف زندگیمان تکرار کنیم تا از این طریق به آن چیزی که میخواهیم برسیم. فروید این چنین رفتاری را وسواس تکراری^{۲۴} نامید. این رفتار از نظر فروید رفتاری است ناخودآگاه.

زنی که در کودکی، مثل هر کودک دیگر، به پدرش عشق ورزیده است و دوست داشته بشود که پدرش هم او را دوست دارد ولی به دلیلی پاسخی نگرفته است. همیشه به دنبال مردی است که تلاش کند که از او به هر قیمت عبارت "دوستت دارم" را بشنود و به احتمال قوی همیشه مردانی را انتخاب میکنند که از دوست داشتن او دریغ میکنند. به عبارت دیگر او گرایش به مردانی پیدا میکند که به عشق و علاقه او پاسخ نمیگویند. به احتمال قوی این زن اگر در رابطه با مردی قرار بگیرد که بی تکلف او را دوست داشته باشد آنرا تمییزد و آن عشق را واقعی نمی یابد و بیشتر جذب مردانی میشود که واکنش احساسی به او ندارند. بدین ترتیب زن برای بیرون کشیدن احساس از

²³ شهروند

²⁴ Repetition compulsion

چنین مردانی باید سخت تلاش کند و این یادآور دوران کودکی او است که به امید شنیدن دوستت دارم از جانب پدر به هر دری میزند و هر تلاشی میکند و در نهایت هم موفق نمیشود. میتوان نتیجه گرفت که این زنان:

- در شرایط نامناسبی بزرگ شده اند که در آن محیط به نیازهای آنها اهمیت داده نشده است،
- از آنجائی که به آنها به اندازه کافی محبت نشده است کمبود شدید محبت را در خود احساس میکنند،
- فکر میکنند اگر بیشتر فداکاری کنند و سعی و کوشش بیشتر کنند در خدمت به دیگران ممکن است به نحوی کمبود خود را جبران کنند،
- متأسفانه افرادی را انتخاب میکنند که به عشق و علاقه آنها پاسخ مناسب نمیدهند،
- اگر در جذب محبت دیگران موفق نشوند گناه را به گردن خود میگیرند و خود را مقصر میدانند و فکر میکنند به اندازه کافی تلاش نکرده اند،
- در این تلاش بی اندازه نیازهای خود را فراموش میکنند و خلاء درونی آنها بیشتر میشود

در واقع زنانی که دچار چنین تجربه های ناگواری در دوران کودکی خود هستند و عشق و علاقه لازم را دریافت نکرده اند به شدت از تنهایی وحشت دارند و میترسند که دیگران - و به خصوص شوهرشان و یا بچه هایشان - آنها را ترک کنند. حاصل این ترس و وحشت میل شدید آنها به کنترل همسرشان میباشد. از آنجائی که از احساس امنیت کافی برخوردار نیستند میخواهند همه رفتارها و ارتباطها و زمانهایی که شوهر از آنها دور است را کنترل کنند. حاصل، احساس فشاری است که رابطه را سرد میکند و به تدریج مرد از زن دور میشود. این دور شدن تدریجی مرد احساس تنهایی و دوست داشتنی نبودن را در این زنان بیشتر میکند و برداشتی که از کودکی در مورد خود داشته اند - یعنی دوست داشتنی نبودن- را تأیید و تقویت میکند. چنین زنی ممکن است به هر قیمتی این رابطه را حفظ کند.

بیاد دارید که گفته بودم که در مورد زنان مراجعه کننده به من حدود ۶۰٪ جدا شده اند.^{۲۵} اکثر این افراد بچه دارند و در اکثر موارد بچه ها با مادر زندگی میکنند. در بسیاری از این موارد هم زن مجبور است کار بکند تا هزینه زندگی را تأمین کند. جدائی و عواقب آن دور باطل بی محبتی را تداوم میبخشد. طبیعتاً کودکی که از دیدن یکی از والدین خود محروم است و یا او را به اندازه کافی نمیبیند دچار کمبود محبت میشود. یک والد - هرچقدر هم تلاش کند- نمیتواند عشق و علاقه دو نفر را در خدمت کودک قرار بدهد. اگر او مجبور شود بیشتر کار کند خودش هم توان بر آوردن نیازهای عاطفی کودک را نخواهد داشت و در نتیجه کمبودهای کودک دو چندان خواهد شد. البته از این مسأله نمیتوان نتیجه گرفت که باید به هر قیمتی در رابطه ماند و سوخت و ساخت. همانطور که اشاره کردم فضای خشن و پر از سر و صدای حاصل از درگیری مداوم والدین هم مانع رشد طبیعی کودکان میشود و نیازهای عاطفی آنها را تأمین نمیکند به خصوص اگر این فضا خشونت فیزیکی را هم در خود داشته باشد. در یک خانواده سالم همه افراد باید بتوانند در مورد خواسته ها و نیازهایشان صحبت کنند و اگر از موردی ناراضی هستند افکار و احساسات خود را بیان کنند. اگر کودکان و یا والدین به دلیلی از چیزی عصبانی هستند باید بتوانند در مورد آن احساس و علل آن صحبت کنند.

در چنین خانواده ای میتوان به ریشه یابی گرفتاریها و ناراحتیها پرداخت و بدون اینکه فرد خاصی مورد سرزنش قرار گیرد، تغییرات لازم برای برقراری آرامش را ایجاد کرد.

در یک خانواده سالم تأثیر شرایط متغیر در نظر گرفته میشود و تغییرات لازم در رفتارها و برخوردها و میزان کنترل داده میشود. بچه ها بزرگ میشوند و نیازهای آنها متفاوت میشود. شرایط مالی جدید خانواده محدودیتها و یا آزادیهای جدیدی ایجاد میکند. مهاجرت بعضی امکانات را از خانواده میگیرد و یا امکانات جدیدی خلق میکند و غیره. سلامت خانواده بستگی تام به توان تغییر پذیری و درجه انعطاف افراد خانواده در مقابله با متغیرهای پیش بینی شده یا نشده دارد.

اگر خانواده نیازهای متغیر کودکان را انکار کند کودکان هم ممکن است نیازهای خود را در مراحل انکار کنند. از آنجائی که تناقض بین احساس درونی و واقعیت بیرونی پیش می آید فرد دچار گیجی و سردرگمی میشود و به احساسات خود اعتماد نمیکند. بی اعتمادی به احساسات درونی اعتماد به نفس را کم میکند و فرد را بیشتر وابسته به محیط بیرونی و دیگران میکند. فرد برای رفع نیازهای خود بیشتر به دیگران اعتماد میکند تا به توان درونی خود ولی دیگران هم طبیعتاً از پس بر آوردن نیازهای او بر نمی آیند. حاصل میتواند افسردگی شدید یا وسواس و یا حتی میل به خود کشی باشد. این افراد توان برخورد واقع بینانه با مسائل و مشکلات خود را ندارند و از لحاظ شخصیتی از انسجام لازم برخوردار نیستند و همانگونه که اشاره کردم در روابط خود و در جهت تغییر رفتار فرد مقابل ممکن است دچار سلطه گرایی بشوند.

توجه داشته باشید که این مسأله هم در مورد مردان و هم در مورد زنان صادق است و فقط محدود به زنان نمیشود. مثلاً مردی که در بچگی از مادر خود دور بوده و محبت لازم را ندیده و یا مادرش دچار وسواس و افسردگی بوده و توان محبت کردن لازم را نداشته دچار کمبود شدید محبت میشود و همه دلش به دنبال زنانی است که نقش مادر را

²⁵ شهروند

فرهنگ و خشونت در خانواده

مجوز کتک زدن زنان را صادر میکنند. شکی نیست که در مقابل موارد ذکر شده هستند کسانی که در چهارچوب همین رژیم حاکم و با استناد به همان منابع خشونت علیه زنان را نفی میکنند. مسأله آشکار جامعه ما این واقعیت است که کنترل جامعه از لحاظ سیاسی، قضائی و دینی در دست کسانی است که خشونت علیه زنان را مجاز دانسته اند.

چهارچوب قانونی: به نظر میرسد که باورهای فوق الذکر، چهارچوبهای سیاسی حاکم و باورهای دینی خشونت گرا در قوانین قضائی حاکمه متبلور شده است. طبیعتاً نمیتوان انتظار داشت که قوانین حاکم در صدد کاهش و در نهایت پایان دادن به خشونت علیه زنان گام بردارند. متأسفانه به وضوح میتوان مشاهده کرد که این قوانین خشونت علیه زنان را به انحاء مختلف تشویق هم میکنند.

حاصل و عملکرد متقابل این جنبه های مختلف این واقعیت است که در ایران با خشونت در خانواده مقابله نمیشود. در واقع میتوان گفت که چنین خشونتی تشویق نیز میشود و در مقاطع مختلف در سالهای بعد از انقلاب خشونت در جامعه علیه زنان تبلیغ هم شده است.

و حاصل به گزارش روزنامه آفتاب یزد از آمار ارائه شده به وسیله سازمان بهزیستی^{۲۶} در سال ۱۳۷۷ خورشیدی ۲۵۵۸ مورد خودکشی منجر به مرگ ثبت شده است که رشدی معادل ۱۰۹٪ نسبت به سال ۱۳۷۶ را نشان میدهد و آمار اعتیاد زنان در دو سال فوق الذکر ۳۱٪ افزایش یافته است.

ادامه دارد

آفتاب یزد، شماره ۲۰۲، ۱۴ مهر ۱۳۷۹، نقل شده از پژوهشی درباره خشونت علیه زنان در ایران، مهرانگیز کار سال ۱۳۸۰ ص ۱۲۳^{۲۶}